

## جزر و مد سیاست و اقتصاد

### درامپراطوری صفویه

-۱۴-

محمود افغان از کرمان متوجه یزد و اصفهان شد و بدون برخورد بامقاومتی به نزدیکیهای اصفهان رسید. شاه سلطان حسین دستور داد تا دخانها و بیگه‌ها و بیگه‌زادگان و قوللر و قورچیان... آماده شوند و باین ترتیب ۱۸۰۰۰ سپاهی ۲۴ توپ آماده ساختند، ۱ و بزودی تعداد سپاه به ۳۰ هزار رسید و این سپاه به گلون آباد پیشواز محمود رفت. تعداد لشکر اصفهان را از ۱۵ هزار تا ۴۰ هزارم نوشته‌اند.<sup>۲</sup>

\*\*\*

درین سطور قصدا بیان کیفیت جنگ افغانه و شاه سلطان حسین نیست، زیرا آن بحثی مفصل است، اما از ذکر بعضی وقایع که با عوامل اقتصادی همراه است ناچار هستیم.

### افغان و دختران ارمنی

در محاصره اصفهان، لقمه بار اول محمود، جلقا بود، او به کلانتران ارمنی پیغام داد: چون هنوز به پای بوسی‌ما حضور نیافته‌اید، فرمان خواهد رفت که ارمنیان قتل‌عام شوند، و چون روحانیان واسطه شدند، از سرقتل آنان گذشته درخواست صد و بیست هزار تومان جریمه کرد. و بر اثر جزع و فزع بسیار بالاخره قرارداد ارمنیان ۷۰ هزار تومان بدهند. ارمنیان به محمود سند سپردند و مأموری برای جمع‌آوری ۷۰ هزار تومان از جلقا تعیین گردید. مأمور محمود و کلانتر و بزرگان جلقا به دورخانه‌ها راه افتادند و از هر خانه هر آنچه جواهر، مروارید، طلا، نقره، و پارچه‌های زری بود بگرفتند و همه را درجایی جمع‌آوردند. پارچه‌های زری را که با تارهای سیم و زر بافته شده بود به ربع قیمت واقعی به حساب آوردند. جواهرات، مرواریدها و طلا هر چه بود همه را با ترازوی علافی که با آن جو می‌کشیدند وزن نمودند و هر مثقال را برابر یک هزار دینار قیمت حساب کردند، باین معنی که آنچه در واقع بیش از بیست هزار تومان ارزش داشت فقط ۹ هزار تومان برای آن ارزش قائل شدند... آنان همچنان ۶۲ دختر از جلقا ببردند و پس از اینکه مدتی آنها را نگاه داشتند پنجاه تن را باز آوردند و ۱۲ تن دیگر را به عنوان زنهای خویش نگاهداشتند.<sup>۳</sup>

- ۱ - سقوط اصفهان ترجمه محمد مهریار ص ۳۶ - ۲ - منتظم ناصری ج ۳ ص ۲۶۹
- ۳ - سقوط اصفهان ص ۴۹، اعتماد السلطنه می نویسد: افغانه پس از تسلط بر جلقا ۵۰ دختر و پسر با لباس از ارامنه گرفته به لشکر خود تقسیم نمودند، هفتاد هزار تومان از ایشان خواستند و چون ندادند، جلقارا غارت کردند. ( منتظم ناصری ص ۲۵۷ )

فتی چند از سرداران شاه سلطان حسین گاه و بیگاه کروفری میکردند. **قهر قاجار** از آنجمله فتحعلی خان قاجار بود که «بی احضار شاه سلطان حسین به حکم غیرت طبع و تقویت دولت ایران بایک هزار سوار جرار از پرنانک و قاجار به اصفهان رفته ، بعد از شرفیابی از حضور شاه همه روزه از شهر بیرون آمده با افغانه محاربه می فرموده ... امنای دولت که پای در دامن تشویش کشیده بودند می گفتند که اگر امر به مصالحه بگذرد اولی است و الا بعد از فتح به قهر و غلبه ، قتل عام در پی خواهد بود...» لهذا فتحعلی خان رنجیده از اصفهان به گرگان آمد،<sup>۱</sup>

بدین طریق معلوم میشود که در مورد دفاع از اصفهان ، بین امرای دودستگی و اختلاف نظر هم وجود داشته است.

**آدم گرسنه** محاصره اصفهان طولانی شد ، در شهر انقلابات و آشفتگی هائی پدید **ایمان ندارد** آمد ، دودستگی در سپاهیان افتاد و قلعه بیکی (رئیس شهربانی)

۱- این فتحعلی خان پدر محمد حسن خان پدر آقا محمد خان سرسلسله قاجاریه است. گویند و نظر به خدماتی که فتحعلی خان قاجار توانو کرده بود شاه سلطان حسین یکی از جواری خود را که گرجیه و مسما به خیرالنساء خانم بوده او بخشید. خان قاجار هم آن جاریه را به استرآباد فرستاد. پس از آنکه به استرآباد رفت و با او عزم زفاف کرد آن زن اظهار نمود که از شاه (شاه سلطان حسین) حمل دارد! فتحعلی خان او را به منزل میرا بوجعفر مفیدیه امام جمعه استرآباد فرستاد. میرا بوجعفر صورت حال به شاه سلطان حسین نوشت. شاه در جواب باخط و مهر خود اظهارات خیرالنساء را تصدیق نمود. چندی بعد جاریه گرجیه پسری به دنیا آورد، اسمش را محمد حسن میرزا گذاردند...

آقا محمد خان که از نسب خود کاملاً مستحضر بود به همه سادات اخوی میگفت ... ( سیاستگران دوره قاجار ، خان ملک ساسانی ص ۴ ، و صواعق البرهان حاجی زین العابدین خان کرمانی ص ۲۶۷). مرعشی هم گوید که «محمد حسن خان از جمله صوفی زادگان سلسله علیه صفویه است. (مجمع التواریخ ص ۹۸).

عجیب اینست که فتحعلی شاه خیال داشت به استناد همین مسأله - که استلحاق زیاد بن ابیه را بخاطر میآورد - ادعای سیادت کند و عمامه صفوی بسر بگذارد، و حتی جمعی از روحانیان را در شهرها مترصد گذاشته بود که در روز معین این واقعه را اعلام دارند - مثلاً امام جمعه کرمان آقاسید جواد شیرازی مأمور بوده است این مسئله را در کرمان اعلام کند - اما امرای و خوانین قاجار در یک روز سلام ، شمشیرها از کمرها گشوده به زمین نهادند و به فتحعلی شاه گفتند : ما این سلطنت را به زور این شمشیرها بدست آورده و به تو سپرده ایم ، اگر میخواهی آنرا تحویل مشتی سادات بدهی ، سزاوار نیست ، بدین جهت شاه از کودتای امرای قاجار ترسید و قضیه را مسکوت گذاشت . جای فتحعلی شاه خالی که مقاله مرحوم کسروی را تحت عنوان «صفویه سید نبوده اند» در مجله آینده بخواند و آنوقت به کیفیت نسبت سیادت خود بهتر پی برد!

شاه سلطان حسین با اعراب داخل شهر ناچار به جنگ شد و این امر موجب خشم شاه گردید و «بر احمد آقا قلعه بیگی ملامت فرمود ، احمد آقا به خانه خود رفته قدری زهر خورده خود را هلاک نمود ، این واقعه باعث امیدواری افغانان و یأس اهل اصفهان گردید» ، ۱ نه ماه محاصره طول کشید و قحطی به شهر راه یافت ، چندین هزار نفر از گرسنگی تلف شدند ، «قرص نانی به چهار پنچ اشرفی رسیده بود» ، ۲ کم کم قحط و غلابه نحوی اشتداد یافت که دانه گندمی به یک اشرفی خرید و فروخت می شد ، جمع کثیری قسم یاد کردند که خصیة الاغی را به بیست تومان خرید و فروش نموده بودند ، ۳ «اهل شهر از گوشت سگ و گربه گذشته جرم و پوست کهنه را جوشانده و سد رمق می نمودند ، و چون اینگونه چیزها نایاب شد ، به خوردن گوشت انسان اقدام نمودند و بر سر یک اجنازه چندین نفر حاضر شده برای خوردن گوشت انسان نزاع می نمودند ، و کار به جایی رسید که یکدیگر را می کشتند و می خوردند چنانکه پدر و مادر ، فرزند را بکشتند و خوردند و هر کس خواست ازین بلیه نجات یابد و از شهر درآمد به شمشیر افغان کشته گشت ۴»

در باب قیمتها ، گیلانتر ، کشیسی که همانوقت در اصفهان بود می نویسد : «گندم هر منی ۸ تومان ، برنج هر منی ۱۰ تومان ، روغن هر منی ۱۲ تومان ، تخم مرغ هر دانه ۲۰۰ دینار . دیگر در شهر گوسفند ، گاو ، اسب و شتر باقی نماند که بمصرف خوراک رسد ، ازین رو آنان به خوردن گوشت خر ناگزیر شدند که هر من آن دو تومان قیمت داشت ، ... مردم شهر به خوردن گوشت سگان ، گربگان ، و پوست و فضولات جانوران و کفش های کهنه و هر حیوانی که میتوانستند بگیرند ، ناچار شدند . گرسنگی چندان بود که جوانی پستانهای خواهر مرده خویش را برید ، و بسیاری از مردم ، فرزندان خود را جوشانیدند و یا کباب کردند و خوردند . ۵»

**محمود** پیش از آن ، محمود افغان پیغام فرستاده بود که حاضر به بازگشت است  
**واسکندر** بشرط اینکه «خطه قندهار و خراسان و کرمان را نسلا بعد نسل به او واگذارند و دختر شاه سلطان حسین را در عقد ازدواج او در آورند و ۵۰ هزار تومان وجه نقد باو بدهند» ۶ اما شاه جواب داده بود «مطالب شما که نوشتید ، همه امکان دارد که صورت پذیرد ، اما دختر دادن شیعه به سنی ممکن نیست ، و شاه به رعیت خود دختر دادن صلاح نمی بیند» ۷ اما بعد ازین وقایع «شاه سلطان حسین برای میر محمود پیغام فرستاد که آنچه را سابقاً خواستی قبول دارم . محمود در جواب گفت : چیزی دیگر در تصرف شما باقی نمانده است که بمن ببخشید» ۸.

- ۱ - فارسنامه ناصری ص ۱۶۰ ۲ - احوال حزین ص ۵۵ ۳ - عالم آرای نادری ص ۲۰ ، منتظم ناصری هم مینویسد که هر خری را ۵۰ تومان میخریدند و یافت نمی شد . (ج ۲ ص ۲۶۰) ۴ - فارسنامه ناصری ص ۱۶۰ ۵ - سقوط اصفهان ص ۵۹ ۶ - فارسنامه ص ۱۵۹ ۷ - منتظم ناصری ج ۲ ص ۲۵۶ ۸ - فارسنامه ص ۱۶۰ ، گیلانتر نیز گوید که محمود گفت : صد هزار تومان و ایالاتی که به من پیشکش می کنی هم اکنون از آن من است ، (سقوط اصفهان ۵۹)

در واقع مکاتبه محمود و شاه سلطان حسین داستان مکاتبات داریوش سوم و اسکندر را به خاطر می آورد. داریوش پس از شکست ایسوس به داخله ایران رفت، اما زن و دختران و مادرش اسیر اسکندر شدند، داریوش نامه ای به اسکندر نوشته بود که «حاضر است اسکندر را پادشاه خوانده و دخترش استاتیرا را به وی بدهد و جهیز او ممالکی باشد که بین هلسپونت و رود هالیس (قرل ایرماق) واقع است.» میگویند اسکندر در جواب گفته بود: «داریوش چیزهایی را که من گرفته ام به من می بخشد!» و این روایت هم هست که وقتی اسکندر در مورد پیشنهاد دارا با پارمنیون سردار خود مشورت کرد، پارمنیون گفت: «اگر من به جای تو بودم این شرایط را می پذیرفتم.» و اسکندر در جواب گفت اگر من هم بجای تو بودم می پذیرفتم»<sup>۱</sup>

## دلسوزی

جالب اینست که هنگام حمله افغان، جمعی به شاه نصیحت کرده اند که از اصفهان خارج شود، ولی عده ای نگذاشتند که این تدبیر بکار بسته شود. شاید این کار عملی سودمند بود. حزین لاهیجی که خود از طرفداران این تر بوده است مینویسد: «در آن هنگام صلاح در حرکت پادشاه بود چه مجال مقاومت نمانده و مقدر بود که خود با منسوبان و امراء و خزائن آنچه خواهد بطرفی نهضت کند... من این معنی را به یک دوکس از محرمان او فهمانیدم... چه بعد از رفتن پادشاه خصم را بر سر اصفهان زیاده کوشی فرصت نبود و بفرکار خود می افتاد و عامه شهر او را به هر عنوان از سر خود وا می کردند،... بهر صورت تدبیری سودمند بود و آن همه خلق بیشمار سختی تلف نمی شدند، اما موافق تقدیر نیفتاد و چند کسی از ناسنجیدگان مانع آمدند تا آنکه شد آنچه شد.»<sup>۲</sup>

در واقع همه مصداق این شعر شده بودند که گفت:

قضا چون زگردون فروهشت بر همه عاقلان کور گردند و کر

سلام و علیک  
شاه با محمود  
نیز چیزی برای خوراکی نداشت چنانکه در این روزهای آخر،

«برای شاه فقط سه نفر شتر باقی مانده، وی آنها را قربانی کرد و گوشت آنها را میان مردم تقسیم کرد و با چشم اشکبار نماز و دعای خویش را بجای آورد»<sup>۳</sup> و بمردم گفت: «اکنون اراده آنست که از تاج و تخت استعفا کرده ایران را به افغانان سپارم... روز دیگر با سیصد نفر سوار و جمعی از امراء از شهر در آمده به جانب اردوی افغان رفتند، و چون نزدیک رسیدند، به بهانه آنکه محمود در خواب است مدتی آن جماعت را نگاهداشتند. ۵ در واقع محمود خواب نبود، از روی عمد به فرستاده چنین پاسخ دادند. آنان، شاه را بر پشت اسب نیم ساعت پای کوه صفا در آفتاب نگاهداشتند و سپس نزد محمودش بردند. ۶ محمود، شاه را زیاده از حیاط دیوانخانه استقبال نکرد و با رجال دولت خود بر سر پای ایستاده و باشاه در دیوانخانه به یکدیگر سلام دادند»<sup>۷</sup>. شاه بدو گفت سلام علیکم، محمود

۱ - ایران باستان پیرنیا ص ۱۳۴۵ و ۱۳۶۱ ۲ - احوال حزین ص ۵۳

۳ - سنگه و کلوخ بسیار بر درو دیوار عمارات زده و میگفتند با فکری بر حال ما بکن یا محمود افغان را داخل کن، (عالم آرای نادری ص ۲۱) ۴ - سقوط اصفهان ص ۶۰

۵ - فارسانه ناصری ص ۱۶۰ ۶ - سقوط اصفهان ص ۶۰ ۷ - منتظم ناصری ص ۲۶۲

که بر چهره شاه نظر نمی کرد و چشم بر کف اطاق دوخته بود ، جواب داد «وعلیکم السلام» . شاه محمود را در بغل گرفت و دو چشم او را بوسه داد و از بغلش دستمال حقیقه خود را در آورده بر سر محمود زد و گفت : تقدیر ازل تاج و تخت ایران را از من گرفته به شما لایق دید ، و مبارکباد گفت و سپس به رجال دولت خود و محمود نگاه کرد و گفت : تا این زمان در ممالک ایران من شاه بودم ، و الحال تاج و ملک و تخت همه را به تصرف میر محمود دادم ، بعد ازین شاه من و شما اینست .<sup>۱</sup> سپس قهوه و قلیان آوردند و نخست محمود نوشید . و این واقعه در روز جمعه ۱۲ ماه محرم ۱۱۳۵ هجری اتفاق افتاد . ۲

محمود دستور داد تا امان الله سلطان سپهسالارش با ده هزار افغان به شهر رود و کاخ سلطنتی را تصاحب کند ، پس روز ۱۴ محرم محمود به شهر آمد و با سپاهیان که فریاد میکردند : الله ، الله ، از در چهار حوض داخل کاخ شد و در داخل عمارت چهل ستون جلوس کرد و شاه سلطان حسین را از طرف عمارت چهار باغ به عمارت آینه خانه مشهور به اندرون اشرف برده جای دادند .

چنین بود سر نوشت مردم ایران که روزی پست سر پادشاهی دوازده ساله یعنی شاه اسماعیل اول راه افتادند (۹۰۵) و دولت عظیم صفوی را بنیاد کردند و درین روز به همراه پادشاه پنجاه شصت ساله خود شاه سلطان حسین<sup>۲</sup> ، ناچار شدند پست سر جوان ۱۹ ساله افغانی راه بیفتند و کاخها و باغها را تسلیم او کنند .

و چه خوش گفته بود جد بزرگ این خاندان ، شیخ صفی الدین اردبیلی که گفته بود :

«تاج و تخت ، آزار بلند پایه است»<sup>۳</sup> . گوئی آرزو از فراز خانقاه اردبیل منظره کاخ

۱ - منتظم ناصری ص ۲۶۲ - ۲ - عجیب اینست که منتظم ناصری که وقایع را طبق سنوات قمری و میلادی ضبط کرده سقوط اصفهان را در ذیل سال ۱۱۲۵ نوشته و درست ده سال وقایع را بکلی انداخته است ، چنانکه حمله محمود را بر کرمان در ۱۱۲۱ (۱۷۱۱ م) و جنگ گلون آباد را در ۱۱۲۴ (۱۷۱۲) و تسلیم شاه را در محرم ۱۱۲۵ و سرع محمود را در ۱۱۲۶ و قتل او را در ۱۱۲۷ و قتل شاه سلطان حسین را در ۱۱۳۰ نوشته و حتی خلع او را با حروف بدین صورت « هزار و صدویست و پنج» نوشته و اضافه کرده که « بنا بر این نوزده سال به پادشاهی برقرار بوده است (منتظم ج ۲ ص ۳۲۷) و با این حساب ، درست ده سال از وقایع را از میان انداخته و شاید فیشهای اعتماد السلطنه هم مثل فیشهای حسن صباح ، قسمتی از آن از میان رفته و یازیر و رو شده بوده است و در چاپ هم هیچ توجهی نکرده است ، ولی در همان کتاب در صفحه ۲۵۴ در باب انقراض صفویه می نویسد «در سنه هزار و صدوسی و چهار (با حروف) ... چنان هوا تیره و تار شد که ... و این عامل را از علل سقوط صفویه می داند . بنا بر این در مورد سنوات باید توجه داشت که این قسمت از منتظم ناصری بکلی خالی از صحت است .

۳ - در تواریخ ، سال ولادت شاه سلطان حسین ضبط نشده است ، اما چون پدرش شاه سلیمان در سن ۴۷ سالگی در گذشته (۱۱۰۵) و شاه سلطان حسین نیز ۳۰ سال سلطنت کرده ، و پسر ارشد شاه سلیمان بوده ، پس اگر تصور کنیم که حتی در ۱۵ سالگی هم شاه سلیمان صاحب فرزند شده باشد ، سن شاه سلطان حسین هنگام سقوط اصفهان بیش از شصت سال نمیتوانسته بوده باشد . ۴ - ترجمه سیاحت نامه شاردن ، ج ۹ ص ۱۰۹

چهلستون و ورود محمود افغان را به دیده عبرت بین ، صوفیانه ، می‌دیده است .

\*\*\*

## قتل و غارت

نوشته‌اند : محمود درجنگ پنجاه هزار تن را بکشت ، و صدهزار تن نیز از مردم اصفهان در قحط و غلا تلف شده‌اند . علاوه بر آن دامرای قزلباش را به بهانه سان حاضر نموده ایشان را که عدداً (۱۱۴) تن بودند بکشت و اولاد صفویه را که صغیراً و کبیراً ۳۱ نفر بشماره می‌آمدند نیز مقتول کرد ۱ محمود امر کرد که شاه را از باغچه‌ای که در او کشتگان قزلباش را ریخته بودند عبور دادند تا آنها را ببیند . علاوه بر آن محمود در ضیافتی که از قزلباشان دعوت کرده بود سه هزار نفر را مانند گوسفند کشت و لاشه قزلباش را در میدان پیش‌سرای پادشاه بر روی هم ریختند ۲ . هم‌چنین داهریک از رجال قزلباش مبلغی نقد خواست و خواهی نخواهی گرفته در خزانه ریخت ، ازین راه جمعی جان خود را نجات دادند چنانکه هفتاد هزار تومان در برابر تأمین جان از اعتماد الدوله گرفتند ۳ .

افغانها نیز هر کدام برای خود وسیله‌ای پیدا کردند که مردم را غارت کنند ، چنانکه امان‌الله خان (سلطان) اعتماد الدوله (سپهسالار) محمود دریک هفته از قزلباشیه نود هزار تومان گرفته بود . بعد از قتل محمود ، اشرف افغان ازین جریان خبردار شد و یک روز و یک شب او را (امان‌الله) را از پایاویخت و هر چه داشت گرفت ۴ .

محمود خزانه شاه را بر گشود و مبلغ چهار هزار تومان نقد ، سنگهای گرانبهای بسیار ، مروارید ، پارچه‌های نفیس زری که تارهای آن طلا یا نقره بود و گونه‌گون زینت‌ها بدست آورد . ازینجهت پول نقد کم بود که در طول مدت ۹ ماه محاصره شهر ، شاه به هریک از سربازان خود سه‌سکه طلا اضافه حقوق می‌داد تا درجنگ دلگرم باشند ۵ .

## جوپا گدار

البته باید دانست که این بذل و بخشش در زیر محاصره افغان ، در حکم « جودادن پای گدار » بوده است . در دهات ، چارپا داران در تمام سال از چهارپای خود باری می‌کشند بدون اینکه از مواظبت کنند ، اما وقتی در مسافرت هستند و پای گدار بلند می‌رسند ، طبعاً چارپا می‌ایستند و نمیتواند بالا برود و به اصطلاح « پا می‌زند » ، درین وقت است که تلافی می‌کنند و از خوره و سربار مقداری جو بزمیدارند و پیش چارپا می‌ریزند و معنی آن اینست که این جو را بخورد و ازین گدار بالا برود . دهاتیان این کار را « جوپا گدار » نام داده‌اند ، در واقع اگر چارپا زبان داشت میگفت که حق بود در عرض سال چنین پذیرایی میکردی که امروز تاب و توان داشتم ، و گرنه با خوردن جو آنی ، هرگز نیروی از گدار بالا رفتن پیدا نخواهد شد . شاه را در قصر جای دادند ، و اشرف ، ماهی دویست تومان برای شاه سلطان حسین اخراجات تعیین کرد ۶ و سه تن از زنان وی را نیز به او داد ۷ .

شهر اصفهان از سکنه خالی شده بود ، و چون خانه‌ها خالی بود ، از قندهار ، افغان

- 
- ۱ - منتظم ناصری ۲ و ۳ - منتظم ناصری ص ۲۶۲ و ۲۶۳ ۴ - منتظم ناصری ص ۲۷۰ ۵ - سقوط اصفهان ص ۶۵ ۶ - منتظم ناصری ص ۲۶۹ ۷ - سقوط اصفهان ص ۶۶

بسیار باسی هزار شتر کوچانیده در اصفهان جا دادند ... مادر محمود را نیز با هزار شتر از افغانستان به اصفهان رسانیدند»<sup>۱</sup>

محمود رسماً عنوان سلطنت به خود گرفت و دستورات طبقات مختلف بدین ترتیب در مراسم شرکت کنند: اول: افاغنه. دوم: جماعت درگزینی که سنی بودند. سیم: آرامنه و نصاری. چهارم: ملتانیان. پنجم: آتش پرستان. ششم: یهود. هفتم: جماعت رافضی.<sup>۲</sup>

بنازم خداوند پیروز را  
و شاعری بعد ازین قضایا گفت:

سکه زد بر سیم و زر مانند قرص آفتاب

شاه محمود جهانگیر سیادت انتساب

برای فتح قزوین، محمود، امان‌الله سلطان را مأمور کرد و مردم قزوین در حالیکه در زیر سم اسبان امان‌الله و سپاهیانش قالی‌ها گسترده بودند، آنان را بشهر در آوردند.<sup>۳</sup>

قزوینی  
مهمان‌کش

اما افغانان بیست هزار تومان از قزوینیان خواستند، مردم قریب شش هزار تومان دادند، امان‌الله ازین گذشته «فرستاد و مطالبه ۶۰ دوشیزه نمود، این مطالبه آخرین سخت بر قزوینیان گران افتاد»<sup>۴</sup>. امان‌الله محصلانی بر مردم شهر گماشت تا پول نقدی که بر آنان نهاده بود مطالبت نمایند و همچنان در تحویل دختران تسریع کنند. رئیس محصلان افغانی گفت: ای سگان تا چند ما را می‌فریبید؟ اگر امروز پول و خوار بار و دختران را نزد ما نفرستید، همه را قتل عام خواهیم کرد. یک نفر لوطی پاسخ داد: سگ ما نیستیم، سگ شمائید و آنکس که شما را فرستاده است، دست محصل مالیات بسوی شمشیرش رفت، ولی وی چالاک تر بود، شمشیر بر آهیخت و محصل مالیات را به دونیم کرد، پس آنگاه قزوینیان طلبها کوفتن گرفتند تا مردان خویش را فرا خوانند که با افغانان به جنگ برخیزند، .. درین جنگ از افغان ۱۲۰۰ تن کشته شدند. امان‌الله با ۶۰۰ تن از قزوین عقب نشست، هنگام گریختن از قزوین، دارایی افغانان از نقد و جنس به ۳۰ هزار تومان میرسید که همه را باقی گذاشتند.<sup>۵</sup>

مصادره

محمود پس از فتح اصفهان، از ارمنیان، اروپائیان، مسلمانان و مولتانیان جریمه‌ها و تاوانها بستد، .. غرامتی بالغ بر ۷۰ هزار تومان بر ارمنیان جلفا نهاد که ۱۷ هزار تومان آنرا نقد دریافت کرد

مردم

و باقی را ساند گرفت و ارمنیان را آرام نگذاشتند تا همگی ۵۳ هزار تومان را بستند»<sup>۶</sup>

محمود غرامت هندیان را به ۲۵ هزار تومان رسانید که ازین مبلغ ۲۰ هزار تومان

۱- منتظم ناصری ۲۶۴. در فارسانه نوشته شده است وقتی «مادرشاه محمود از قندهار وارد اصفهان شد بگمان مردم آنکه باید مانند حرمسرایان سلطنتی و مهدعلیا او را پذیرایی نمایند که دیدند پیرزنی بر شتری نشسته از بازار اصفهان گذشت، افغانان گفتند این شتر سواد مهد علیا مادرشاه محمود است». (فارسانه ص ۱۶۲).

۲- منتظم ناصری ص ۲۶۴

۳- سقوط اصفهان ص ۷۴

۴- سقوط اصفهان ص ۸۵

۵- سقوط اصفهان ص ۸۰

۶- سقوط اصفهان ص ۹۱ و ۹۲

بپرداختند ۵۵ هزار تومان را نتوانستند بپردازند ، همه این هندیان پراکنده شدند ، بر اینها کاربطوری سخت افتاد که برخی زهر خوردند و خود را بکشتند . ۱ محمود جرمانه سنگینی بالغ بر ۲۰ هزار تومان بر حکیم باشی سابق نهاد ، وی این ۲۰ هزار تومان را در ظرف ۱۲ روز با مخلوط کردن زروسیم و جواهرات و مروارید و تقویم کردن هر مثقال آن به یک هزار دینار فقط وصول نمود . ۲

« شاه پیشین هنگام محاصره شهر از هلندیها مبلغ ۵۵ هزار تومان وام دریافت داشته و گوهرهایی به ارزش ۲۵۰۰۰ تومان در نزد آنها به وثیقه گذاشته بود ، محمود همه این گوهرها را بستند . محمود ۲۰ هزار تومان از هلندیها به بیانه وام طلب نمود . آنان به دشواری فراوان آن مبلغ را به هشت هزار تومان رساندند و پرداخت نمودند ، وی مبلغ سی هزار تومان دیگر مطالبه نمود ، ولی این را تأدیه نکردند ، افغانان رئیس شرکت هلندی را بگرفتند و بردند و بردر شرکت نگهبانان بگماشتند تا ۲۰ هزار تومان در آورند ، پس آنها را به زندان انداختند تا بقیت ۳۰ هزار تومان را از ایشان بگرفتند ، جمع جرمانه آنها به ۶۱ هزار تومان رسید و مبلغی که رویهمرفته پرداخته بودند ۱۷۶ هزار تومان بود . ۳

از عامل انگلیسی چهار هزار تومان جرمانه نقد خواستند و پنجاه عدل پارچه پر بها ... جمع خسارت آنان به هفت هزار تومان بالغ گردید . از رئیس فرانسویان ۶۰ تومان جریمه گرفتند . حاج نظر شیرازی از اصفهان بگریخت ، حجره او را بکشادند و نقد و جنسی که در آن بود جمعاً به ارزش ۶ هزار تومان مصادره کردند ... آنان بر مردم شهر جرمانه نهادند و از ۵۰ تومان تا یک هزار تومان از آنها بگرفتند ... این پولها را محمود در سه نوبت به قندهار فرستاد : نخست همراه نورمحمد ، بار دوم همراه آقاموسی و در دفعه سوم با محمد نشان . ۴

**قتل  
بچه سادات**

محمود نابکار پس از دو سال از سلطنت اتفاقیه به قتل پادشاهزادگان صفوی که محبوس بودند فرمان داد ، ۳۳ نفر صغیر و کبیر سید بیگناه را بقتل رسانید و از غریب اینکه در همان شب حال بروی گشته دیوانه شد دستهای خود را خائیدن گرفت و کثافات خود را خوردی و بهر کس دشنام و یاوه گفتی ، و درین حال بمرد . . . ۵

البته پس از محمود افغان ، حکومت بدست برادرزاده اش اشرف افتاد ، ولی معلوم بود که بهر حال اجتماع ایران ، حکومت این فرقه را نمی تواند پذیرفت .

وجود اجتماع مثل وجود يك انسان است . همانطور که وجود آدمی هیچ عضو خارجی را نمی پذیرد و حتی قلب پیوندی را از خود میراند ، و در برابر هر شیئی تازه وارد خارجی عکس العمل نشان میدهد ، اجتماع نیز در برابر هر چیز نوظهور و تازه وارد و خصوصاً بیگانه حساسیت و آلرژی دارد و قلب جدید را ولو آنکه تازه و نو و حتی مثلاً از دختر یا پسر جوان باشد ، بجای قلب کهنه و پوسیده و کم ضرابان و مزاحم قدیم خود قبول نمی کند . (بقیه دارد)

- ۱ - سقوط اصفهان من ۹۲ ۲ - سقوط اصفهان من ۹۳ ۳ - سقوط اصفهان من ۹۵  
۴ - سقوط اصفهان من ۹۴ تا ۹۸ ۵ - احوال حزین من ۶۲